

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در زیر پوست جامعه همچنان زنده است

(به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن)

March 06, 2024

جنبش «زن، زندگی، آزادی»

در زیر پوست جامعه همچنان زنده است



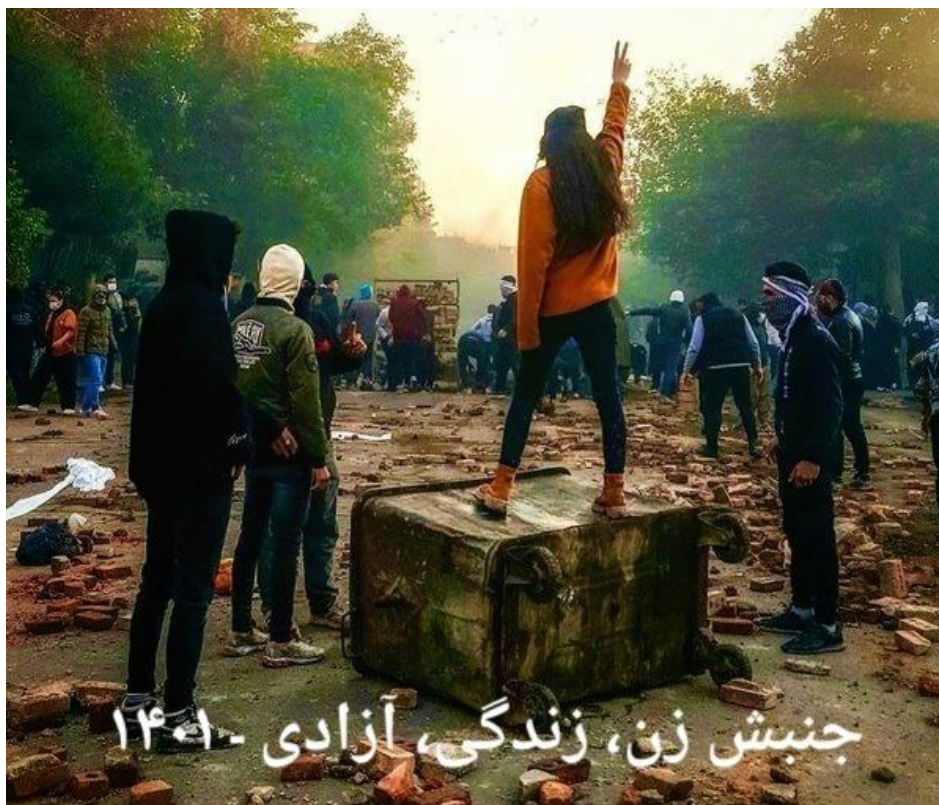
@Azadi_Refah_Barabari



manshuraza@gmail.com



روزی که مأموران گشت ارشاد جمهوری اسلامی در ورودی یک ایستگاه مترو در تهران مهسا (ژینا) امینی را گرفتند و او را به زور سوار ماشین گشت کردند و با ضرب و شتم به بازداشتگاه خیابان وزرا بردند، هرگز فکر نمی‌کردند که ضربات مرگبار بر سر این دختر جوان و گرفتن جان شیرین او، بر خرمن خشم فروخورده و نهفته جوانان آزادی‌خواه جرقه خواهد زد و آغازگر جنبشی خواهد شد که این جوانان را از کردستان تا تهران و از خوزستان تا زاهدان به خیابان بکشانند؛ جنبشی که شعار آن «زن، زندگی، آزادی» شد و پرچم آن را زنان جوان برافراشتند؛ جنبشی که خواست آزادی، برابری و رفع تبعیض جنسیتی، و زندگی شاد و انسانی را به خواست عمومی جوانانی تبدیل کرد که از ستم و تبعیض و خفقان جان به لب شده بودند؛ و سرانجام جنبشی که به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب شد و در جریان آن صدها دختر و پسر جوان به ضرب باتوم و گلوله کشته یا کور یا معلول شدند و برخی نیز پس از بازداشت در خیابان نخست مورد تجاوز قرار گرفتند و سپس به شیوه قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای سر به نیست شدند.



در این جنبش، هزاران نفر دستگیر، و صدها نفر در بیدارگاه‌های چنددقیقه‌ای که حکم آن‌ها از پیش تعیین شده بود محاکمه و به زندان و یا اعدام محکوم شدند. بسیاری نیز بعد از آزادی گرفتار مرگ‌های مشکوک شدند. تا کنون ۹ جوان معترض اعدام شده‌اند و برخی دیگر در خطر اعدام هستند. در این دوران خشم و اعتراض انباشته، زنان و دختران جوانی که روسری‌های خود را در خیابان آتش زدند بیش از همه و با خشن‌ترین شیوه‌های ممکن سرکوب شدند. آنان با روسری‌سوزان اعتراض خود را نه تنها به حجاب اجباری بلکه به تبعیض گسترده علیه زنان به نمایش می‌گذاشتند، تبعیضی که از همان فردای انقلاب ۵۷ و از آغاز به قدرت رسیدن حاکمیت جمهوری اسلامی در طی ۴۵ سال گذشته با اعمال سرکوب سازمان‌یافته به زنان تحمیل شده و هرگونه اختیار را نه تنها در انتخاب نوع پوشش بلکه در تمام عرصه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی از زنان گرفته است.



هنوز یک ماه از انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که پیش از همه زنان آماج حملات حاکمان تازه به قدرت رسیده قرار گرفتند. روزنامه کیهان در ۷ اسفند ۵۷ از قول رئیس دفتر روح‌الله خمینی اعلام کرد: «قانون حمایت از خانواده به دلیل اینکه خلاف اسلام است، ملغی اعلام می‌شود». روزنامه اطلاعات در شماره ۱۵ اسفند ۵۷ از سخنرانی خمینی در مدرسه فیضیه قم نقل کرد: «زنان اسلامی باید با حجاب بیرون بیایند، نه این‌که خودشان را بزرگ کنند. کار در ادارات ممنوع نیست، اما باید زنان باحجاب باشند». همچنین در فردای آن روز یعنی در ۱۶ اسفند این روزنامه با انتشار مطلبی با عنوان «نظر امام درباره حجاب زنان» تاکید کرد که خمینی در سخنرانی دیگری در قم گفته است کارکردن زنان باید با حجاب اسلامی باشد. صبح روز ۱۷ اسفند مقارن ۸ مارس، روز جهانی زن، زنان تظاهراتی برپا کردند که از دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز شد و در خیابان آزادی ادامه یافت. زنان در این راهپیمایی به حجاب اجباری و لغو قانون حمایت از خانواده، که حقوقی نیمبند برای زنان در نظر گرفته بود، اعتراض کردند. این تظاهرات مورد هجوم طرفداران حجاب قرار گرفت.



در ادامه در ۲۲ اسفند ۵۷ گروهی از زنان شاغل و دختران دانشجو و دبیرستانی در مخالفت با حجاب اجباری در دانشگاه تهران تجمع کردند. در همین روز، راهپیمایی‌های دیگری در شهرهای مختلف از جمله تبریز و بندرعباس صورت گرفت. در تبریز، راهپیمایی زنان مخالف حجاب اجباری با سرکوب و شلیک تیر هوایی روبه‌رو شد و زنان در خیابان متحصن شدند. با این همه، حکومت تازه به قدرت رسیده از پشتوانه مذهبی توده‌های اعماق جامعه برخوردار بود و همین پشتوانه، در کنار سلطه بعدی فضای جنگی بر کشور، جمهوری اسلامی را قادر به تحمیل استبداد دینی بر جامعه کرد و بدین‌سان شرایط را برای سرکوب زنان آزادی‌خواه فراهم ساخت، به‌طوری که دست کم تا ۲۰ سال بعد یعنی تا اواخر دهه ۷۰ صدایی از زنان شنیده نشد.

در تیر ۵۹ خمینی در یک سخنرانی تند علیه بی‌حجابی از بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، خواست تا سریعاً اداره‌های دولتی را اسلامی کند. بعد از این سخنان از صبح شنبه ۱۴ تیرماه ورود زنان بی‌حجاب به اداره‌های دولتی ممنوع شد. این رویه تا سال ۱۳۶۱ تثبیت شد، تا این‌که در سال ۱۳۶۳ مجلس شورای اسلامی قانون مجازات اسلامی را تصویب کرد. به‌موجب این قانون هر کس در معابر عمومی حجاب را رعایت نمی‌کرد به ۷۲ ضربه شلاق محکوم می‌شد. اما تنها آزادی پوشش نبود که از زنان گرفته شد و صورت قانونی گرفت، بلکه بسیاری از قوانین حقوقی و جزایی که تا حدودی حقوق زنان در آن به رسمیت شناخته شده بود به تدریج ملغی و قوانین تبعیض‌آمیز اسلامی به جای آن تصویب شد. قوانینی که حق سرپرستی فرزندان را از مادر می‌گیرد و آن را به پدر یا جد پدری می‌دهد، حق انتخاب شوهر را از دختر می‌گیرد و آن را مشروط به اجازه پدر یا جد پدری می‌کند، حق خروج از کشور را از زن می‌گیرد و آن را منوط به اجازه کتبی شوهر می‌کند، حق زن را در قوانین مربوط به ارث، شهادت و دیه نصف حق مرد (که در جامعه مردسالار به معنی نصف انسان است) می‌شمارد، دست پدر، برادر و شوهر را در قتل‌های ناموسی باز می‌گذارد و...

سال‌های ۵۹ تا اواخر دهه ۷۰ سال‌های جنگ ۸ ساله ایران و عراق، سرکوب مخالفان سیاسی در دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، قتل‌های سیاسی نویسندگان در دهه ۷۰، و به‌طور کلی سال‌های خفقان و سرکوب و آزادی‌کشی بود و زنان نمی‌توانستند مبارزه برای حقوق پایمال شده خود را پیگیری کنند. از اواسط دهه ۷۰ کم‌کم گروه‌های کوچکی از زنان شکل گرفت که در خانه‌های خود دور هم جمع می‌شدند و درباره مسائل و مشکلات و حقوق پایمال شده خود با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند. زنان در این جمع‌ها در میان خود برنامه‌های مطالعاتی، نمایش فیلم، سخنرانی و شعرخوانی داشتند. همچنین سالانه مراسم ۸ مارس را در خانه‌های خود برگزار می‌کردند. در میانه دهه ۷۰ و پس از سرکوب‌های خونین مخالفان سیاسی و نویسندگان آزادی‌خواه، فضای سیاسی تا حدودی باز شد، البته نه برای مخالفان بلکه برای اصلاح‌طلبان درون حکومت. در چنین فضایی بود که فعالان زنان در نهایت توانستند در اسفند سال ۷۸ برای اولین بار مراسم ۸ مارس را به‌صورت علنی و بیرون از فضای تنگ خانه‌های خود در شهر کتاب برگزار کنند. این مراسم با استقبال فراوان زنان روبه‌رو شد. در چند سال بعد فعالیت زنان متشکل‌تر و علنی‌تر شد. مراسم ۸ مارس از شهر کتاب و خانه هنرمندان و فرهنگسرا در سال‌های آخر دهه ۷۰ شروع شد و در سال‌های ابتدایی دهه ۸۰ به خیابان کشیده شد. پارک لاله در سال ۸۲ و پارک دانشجو در سال ۸۴ محل برگزاری مراسم ۸ مارس بود. اما هر دو این مراسم با خشونت نیروهای سرکوبگر و ضرب و شتم شرکت‌کنندگان روبه‌رو شد.



البته تجمع‌های اعتراضی زنان فقط محدود به ۸ مارس نبود. زنان در خرداد ۸۴ و قبل از برگزاری هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز تجمعی در برابر دانشگاه تهران با حضور تعداد زیادی از زنان و دختران برگزار کردند.



در ۲۲ خرداد سال ۸۵ نیز فعالان جنبش زنان تجمعی در میدان هفت‌تیر تهران برگزار کردند. این مراسم نیز با درگیری نیروهای نظامی و اطلاعاتی و لباس‌شخصی به خشونت کشیده شد. بیش از ۷۰ تن در تجمع میدان هفت‌تیر بازداشت شدند.



سال ۸۵، یک هفته مانده به ۸ مارس، ۳۳ نفر از زنان فعال در مقابل «دادگاه انقلاب» دستگیر شدند. این گروه برای حمایت از ۵ تن از یارانشان، که به دلیل برگزاری تظاهرات ۲۲ خرداد همان سال در میدان هفت تیر در دادگاه انقلاب محاکمه می‌شدند، جمع شده بودند. اما نیروهای انتظامی و امنیتی به بهانه واهی برهم زدن نظم عمومی و اقدام علیه امنیت ملی آنها را دستگیر کرد. طی یک هفته‌ای که این زنان در زندان به سر می‌بردند، نیروهای امنیتی برای تشدید فضای سرکوب و ارباب، شبانه به خانه چند تن از فعالان زنان حمله کردند و با تهدید آنان را از ادامه برنامه‌های خود از جمله برگزاری مراسم جایزه کتاب صدیقه دولت‌آبادی منع کردند. در روز ۸ مارس همان سال، فعالان زن جمعی در مقابل مجلس برگزار کردند که این مراسم نیز به خشونت کشیده شد و تعداد زیادی از شرکت کنندگان دستگیر شدند. پس از این سرکوب‌ها و دستگیری‌ها از سال ۱۳۸۶ فعالان زنان مجبور شدند که مراسم ۸ مارس و سایر برنامه‌های خود را در محیط‌های محدودتر یا در خانه‌های خود برگزار کنند.

در طی این سال‌ها تجمعات اعتراضی و فعالیت زنان بیشتر بر مسائل حقوقی متمرکز بود، از جمله پیوستن ایران به کمیسیون رفع تبعیض از زنان و تغییر قوانین تبعیض‌آمیز دو محور اصلی فعالیت زنان بود. گروه‌هایی از فعالان جنبش زنان پس از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در میدان هفت تیر تهران بر آن شده بودند که در ادامه پیگیری اهدافی که در قطع‌نامه آن تجمع اعلام شده بود و در جهت تلاش برای تغییر قوانین ناعادلانه و زن‌ستیز در جمهوری اسلامی، حرکتی جمعی و هدفمند را در دستور کار خود قرار دهند. این حرکت در واقع تلاش برای «جمع‌آوری یک میلیون امضاء» از طریق گفت‌وگوی رودررو با مردم، به ویژه زنان به‌منظور درخواست تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در جمهوری اسلامی و جلب حمایت از رفع تبعیض جنسیتی علیه زنان بود. «کمپین یک میلیون امضاء» از ۵ شهریور ۱۳۸۵ و در ماه‌های آغازین فعالیت دولت احمدی‌نژاد شکل گرفت.

کنشگران «کمپین یک میلیون امضاء» در سند اولیه کمپین، خواهان تغییر کلیه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان شدند. در این سند، خواست آزادی پوشش مطرح نشده بود و اولویت این افراد درخواست تغییر قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، چندهمسری، سن مسئولیت کیفری، حق تابعیت، دیه، ارث، شهادت و قوانینی بود که تسهیل‌گر قتل‌های ناموسی بود. به‌نظر بنیان‌گذاران این طرح، این درخواست‌ها هیچ‌گونه ضدیتی با مبانی اسلام نداشت. زیرا این قوانین جزو اصول دین به‌شمار نمی‌آمدند. به‌نظر این فعالان، تغییر قوانینی که در این کمپین مورد درخواست بود، حداکثر محل اختلاف بین مجتهدان و علمای دین بود، و برخی از فقیه‌ها از جمله آیت‌الله صانعی یا آیت‌الله بجنوردی و شمار دیگری از مجتهدان بازنگری در قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان را مورد تأیید قرار داده و تغییر آن‌ها را مغایر با اسلام ندانسته بودند.

در همین حال، به نظر این فعالان، درخواست‌های این طرح با تعهدات بین‌المللی دولت ایران نیز همخوانی داشت، چون ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیوسته و اولین قاعده این میثاق‌ها منع هرگونه تبعیض است. بنابراین، طرفداران «کمپین یک میلیون امضاء» نتیجه می‌گرفتند که با این کمپین می‌توان تبعیض جنسیتی را از میان برداشت، چون اولاً ضدیتی با مبانی دینی ندارد و ثانیاً منطبق با تعهدات بین‌المللی دولت ایران است.

این کمپین حامیانی نیز در میان فمینیست‌های اسلامی و اصلاح‌طلبان پیدا کرده بود که به تفسیر روادارانه‌تری از مراجع مذهبی و به دولت و مجلس اصلاحات دل بسته و امیدوار بودند. از جمله می‌توان به فاطمه راکعی، عضو کمیسیون زنان جبهه مشارکت و رئیس فراکسیون زنان در مجلس ششم، فخرالسادات محتشمی‌پور، نایب رئیس کمیسیون زنان جبهه مشارکت و جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان، و برخی از کنشگران مدنی ملی- مذهبی چون نرگس محمدی اشاره کرد. با شروع کمپین، برخوردها با این بخش از جنبش زنان موقتاً تخفیف یافت، ولی در ادامه، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی بارها اعضا و هواداران کمپین را بازداشت کردند. وبگاه رسمی کمپین بارها فیلتر و از دسترس خارج شد. کنشگران این حرکت بارها و بارها دستگیر و به حبس و شلاق محکوم شدند. بسیاری از فعالان این حرکت ممنوع‌الخروج و برخی نیز از کار بیکار شدند. برخی هم ترک کشور را به ماندن ترجیح دادند.

جنبش موسوم به «جنبش سبز» و اعتراضات پس از انتخابات جنجالی ریاست جمهوری در سال ۸۸ با شعار «رای من کو؟» گرچه در ظاهر رنگ و بویی از خواسته‌های زنان نداشت و این خواسته‌ها به‌طور مشخص بیانی در شعارهای تظاهر کنندگان نیافت، اما حضور زنان در این اعتراضات که به‌دست نیروهای سرکوبگر حکومت به خون کشیده شد، چشمگیر بود، به‌طوری که صحنه تیر خوردن و جان‌باختن ندا آقاسلطان در اعتراضات خیابانی آن سال و چهره زیبای خون‌آلود او به نماد یکی از بزرگترین تظاهرات‌های اعتراضی پس از انقلاب ۵۷ تبدیل شد.

مجلس ششم و دولت اصلاحات ناتوانی خود را در هر گونه اصلاح نشان داد. تاریخ نشان داد که دل بستن به روایت‌های روادارانه‌تر برخی از مراجع تقلید و امید بستن به حمایت یا تأیید آنان، و به‌طور کلی امید به اصلاحات در زیر ساطور قوانین تبعیض‌آمیز و زن‌ستیزانه استبداد دینی سراسری بیش نیست و جمهوری اسلامی شرط حفظ خود و سرمایه‌داری استبدادی ایران را در کنترل بیش از پیش زنان و اعمال قدرت بر آنان می‌داند و برای این اعمال قدرت از هیچ وسیله‌ای فروگذار نمی‌کند.

بدین‌سان، فمینیسم اصلاح‌طلبانه سرکوب شد. همزمان با این سرکوب نسل جدیدی از دختران پا به دنیا گذاشت که راه رسیدن به رویاهای خود را در درس‌خواندن و آموزش انواع دانش‌ها، مهارت‌ها و هنرها می‌دید تا بتواند با توان و قدرت بیشتری وارد جامعه شود و با نقش‌های سنتی مردسالارانه، که از دوران مدرسه در نظام آموزشی و از طریق کتاب‌های درسی و همچنین رسانه‌های دولتی چون تلویزیون و تمام دستگاه‌های قانون‌گذاری و اجرایی به آنها دیکته می‌شد و می‌شود، پنجه در پنجه افکند. دختران می‌خواستند بتوانند برای خود کسی بشوند، از نقش‌های سنتی خود در خانه و خانواده سر باز زنند، در جامعه جایگاهی در شأن خود بیابند، نقش آفرینی کنند و تحقیر نشوند. به این ترتیب، دختران از تهران و سایر شهرهای بزرگ تا شهرستان‌های دور و محروم با تلاش و پشت سر گذاردن سختی‌ها و موانع بسیار رتبه‌های بالای کنکور را درنوردیدند و با وجود محدودیت در انتخاب رشته برای دختران، بیشترین پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌ها را به خود اختصاص دادند. دانشگاه‌های تهران پر شد از دختران شهرستانی که با تلاش بسیار و با وجود مخالفت برخی خانواده‌های سنتی خود را به برترین دانشگاه‌های کشور دور از محل زندگی خانواده‌های خود رسانده بودند. سال‌ها بیش از ۶۰ درصد پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌ها دختر بودند. کلاس‌های آموزش‌زبان و کلاس‌های ورزشی و هنری از موسیقی تا بازیگری پر شد از دختران مشتاق و با استعداد. اما همچنان موانع باقی بود و روز به روز بیشتر و گسترده‌تر می‌شد. زنان از این طریق نیز راه به جایی نبردند. زنان هنرمند خوانندگانی بودند که صدایشان ممنوع بود. نوازندگانی که دیده‌شدنشان با ساز ممنوع بود. بازیگران با استعدادی که سر تا پا در گونی پیچیده و کوچک‌ترین حرکت‌شان

سانسور می‌شد. ورزشکارانی که همواره با کمبود امکانات و تبعیض دست به گریبان بودند، تنها در رشته‌های محدود و با پوشش کامل اجازه ورزش داشتند و حضور در صحنه رقابت‌های بین‌المللی منوط به اجازه شوهران‌شان بود. دختران جوان با همه سختی‌ها مدرک دانشگاهی گرفتند و مدارج بالاتر را طی کردند، اما بازار اشتغال کمکان در اختیار مردان بود. زنان در اشتغال با توجه به تحصیلات خود ناکام ماندند. گزینش ادارات نه‌تنها پوشش و اعتقادات مذهبی و سیاسی، بلکه تا خصوصی‌ترین روابط آنان را کنکاش می‌کرد، با نوع پوشش و ظاهر آنان سختگیرانه برخورد می‌شد و سبک زندگی آنان زیر ذره‌بین و مورد سؤال بود. علاوه بر این، مناصب در ادارات و شرکت‌های دولتی یا «خصوصی» در تصرف مردان بود و زنان تنها به پشتوانه وابستگی به نهادهای قدرت و روابط خانوادگی با دولتمردان می‌توانستند به این مناصب دست یابند. با وجود داشتن مدرک و تخصص، نرخ بیکاری زنان در ایران ۷۰ درصد بیشتر از مردان است. اختلاف دستمزد بین زنان و مردان در بازار کار ایران تقریباً ۲۵ درصد و به نفع مردان است. در بخش خصوصی و در شغل‌های با مهارت و تحصیلات کمتر این شکاف به مراتب بیشتر است. مردان «نان آور» خانواده و زنان «کمک خرج» به شمار می‌آیند و این فرض توجیهی برای پرداخت دستمزد کمتر به زنان به شمار می‌رود. به این ترتیب، صدها هزار زن تحصیل‌کرده بیکار ماندند و تبدیل به زنان خانه‌دار شدند، یا به شغل‌های کاذب نظیر دست‌فروشی در مترو و خیابان روی آوردند تا شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند. تلاش و از خودگذشتگی و پشتکار فوق‌العاده زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی در عمل نتیجه دلخواه به بار نیاورد.

دهه ۸۰ تا اواخر دهه ۹۰ در تنور انتخاب بین بد و بدتر گذشت، انتخابی که بسیاری از دختران جوان در آن فعال بودند و زنان هنرمند بازیگر نیز بر آتش آن دمیدند و بر گرمای آن افزودند. دولت‌های اصلاح طلب و اصول‌گرا یک خط در میان با فواصل ۸ ساله آمدند و رفتند. اما باز هم هیچ فرجی حاصل نشد. از سوی دیگر، اوضاع سیاسی و اقتصادی نیز برای اکثریت مردم کارگر و زحمتکش روزبه روز بدتر می‌شد.

با این همه، اگرچه انواع موانع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، قانونی و شرعی و عرفی و انواع فشارها سایه سنگین خود را بر زندگی زنان و دختران جوان می‌گستراند و روز به روز سختگیرانه‌تر می‌شد، اما در زیر پوست جامعه سبک زندگی جوانان روز به روز با آنچه حاکمان می‌خواستند و به هر طریق ممکن می‌کوشیدند به آنان تحمیل کنند فاصله می‌گرفت. زنان به‌ویژه دختران جوان بیش از پیش بر انتخاب شیوه زندگی، معاشرت و پوشش به اختیار خود پای می‌فشردند و در مقابل سرکوب‌ها و فشارها مقاومت و نافرمانی می‌کردند. از سوی دیگر، حکومت همچنان به استفاده از ابزار سرکوب اصرار داشت. در سال ۱۳۸۶ فرمانده پیشین انتظامی تهران، احمدرضا رادان، از اجرای طرح «مبارزه با بدحجابی و اراذل و اوباش» و راه اندازی گشت ارشاد با نام رسمی پلیس امنیت اخلاقی یا طرح ارتقای امنیت اجتماعی خبر داد که در راستای مصوبه «شورای عالی انقلاب فرهنگی» تحت عنوان «طرح جامع حجاب و عفاف»، اجرا می‌شد. اجرای این طرح منجر به تشدید برخوردهای خشونت‌آمیز گسترده پلیسی با زنان و دختران در کوچه و خیابان، حتی در حضور مردان خانواده و دستگیری همراه با ضرب و شتم و بازداشت هزاران زن در سراسر کشور به‌ویژه تهران شد و خشم عمومی را برانگیخت. حکومت واداشتن زنان به تمکین در برابر سیاست‌های تبعیض‌آمیز و ضدزن خود را در گرو موفقیت در تحمیل حجاب اجباری می‌دید. در مقابل، زنان و دختران نیز که دیگر امیدی به تغییر قوانین و اصلاحات نداشتند مقابله با همه تبعیض‌ها و آزادی‌کشی‌ها را در مقابله با حجاب اجباری یافتند. حجاب اجباری یا «روسری»، آنچه که حتی فعالان زنان دهه‌های قبل آن را کم‌اهمیت می‌شماردند، حالا به سمبل «توسری» زنان بدل شده بود. به این ترتیب، زنان ترجیح دادند رو پای خود بایستند و مخالفت و اعتراض خود را به تبعیض و حق‌برخورداری از آزادی و اختیار و حرمت فردی و اجتماعی خود را با مخالفت با این سمبل توسری یعنی حجاب اجباری نشان دهند. چنین شد که ویدا موحد صبح روز چهارشنبه ۶ دی ۱۳۹۶، درست چند روز پیش از شروع اعتراضات سراسری آن سال، در تقاطع خیابان انقلاب اسلامی و خیابان وصال شیرازی تهران روی پست برق رفت و در حرکتی نمادین روسری از سر برداشت، آن را بر سر چوبی کرد و در اعتراض به حجاب اجباری آن را تکان داد. البته که پلیس او را از آن بلندی که بر آن

ایستاده بود به زیر کشید و دستگیر کرد، اما این حرکت آغازگر پویشی شد که «دختران خیابان انقلاب» نام گرفت. پس از دستگیری او زنان و دخترانی دیگر در همان نقطه و مناطق دیگر تهران و شهرهای دیگر ایران با به‌کارگیری از همان روش به حجاب اجباری اعتراض کردند. به گفته مرکز اطلاع‌رسانی نیروی انتظامی تهران تنها در ۶ روز در فاصله بین شروع این حرکت در ۶ دی تا ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۶، ۲۹ نفر دیگر در این رابطه دستگیر شدند.

دهه ۹۰ دهه رشد بیش از پیش تورم و فقر و فلاکت اکثریت مردم بود. دهه‌ای که تا پایان آن حدود ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر رفتند، فقری که بیش از همه زنان و کودکان از آن آسیب می‌بینند و رنج می‌کشند. بیکاری، بی‌خانمانی، گرسنگی و فلاکت بیداد می‌کرد. وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم روز به روز بدتر شد. حالا دیگر امید هر گونه اصلاحات در میان مردم به‌کلی رنگ باخته بود. روز به روز خشم و نارضایتی فروخورده انباشته می‌شد. اعتراضات آبان ۹۶ و دی ۹۸ بروز این خشم و نارضایتی عمومی نسبت به فقر و فلاکت، گرانی، بیکاری و بی‌خانمانی اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان و محرومان بود. به‌ویژه در سال ۹۸ که اعتراضات با گرانی ناگهانی قیمت بنزین شروع شد، محرومان از تمام مناطق حاشیه‌نشین تهران و شهرهای کوچک و دورافتاده به خیابان آمدند. خشم و اعتراض به فاصله طبقاتی عظیم، زندگی سراسر رفاه و تجملی عده قلیلی از سرمایه‌داران و مدیران و دست‌اندرکاران حکومتی و خانواده‌ها و فرزندان‌شان در مقابل فقر و محرومیتی که با بیرحمی تمام و به ضرب سرکوب به کارگران و مردم ستم‌دیده تحمیل شده بود و امکانات اولیه و حقوق ابتدایی زندگی میلیون‌ها انسان و خانواده‌ها و فرزندان‌شان را از آنان گرفته بود، در اعتراضات سراسری سال ۹۸ شعله کشید، اعتراضاتی که به خشن‌ترین شیوه‌های ممکن و با کشتار معترضان سرکوب شد. در این اعتراضات نیز زنان همچنان حضوری فعال داشتند.

اما، تا آنجا که به جنبش زنان مربوط می‌شود، جنبش «زن، زندگی، آزادی» بود که بن‌بست فمینیسم اصلاح‌طلبانه را در هم شکست و به مثابه نقطه عطفی در جنبش زنان دست‌یابی به برابری حقوقی زنان و مردان و رفع تبعیض جنسیتی را نه در مطالبه این خواست از استبداد دینی حاکم، بلکه در انقلاب و پایان دادن به این استبداد دید. زنان و دختران جوان بودند که پرچمدار این جنبش شدند، چراکه آمده بودند «زندگی» کنند اما در همان عنفوان جوانی گرفتار انواع بی‌حقوقی، تبعیض، توهین و تحقیر، و بسته‌بودن همه درها برای یک زندگی آزاد و برخوردار از حداقل معیارهای انسانی شده بودند. این جنبش با قتل مهسا (ژینا) امینی دختر جوان گُرد سقزی به دست مأموران گشت ارشاد شروع شد، دختری که به سبب چند تار موی بیرون مانده از روسری به قتل رسید و دل‌های میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه را به درد آورد. با انتشار این خبر دردناک آتش زیر خاکستر اعتراضات سرکوب‌شده و خشم فروخورده میلیون‌ها مردم ستم‌دیده شعله کشید. شعار «ژن، ژیان، نژادی» یا «زن، زندگی، آزادی» که در مراسم خاک‌سپاری ژینا فریاد زده شد، ناگهان در سراسر خیابان‌های کشور از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق، از سقز و دیگر شهرهای کردستان تا تهران و زاهدان و مشهد و بوشهر و شیراز و رشت و انزلی و بسیاری دیگر از شهرهای ایران شنیده شد. اعتراضاتی که در آن‌ها دختران روسری‌های خود را در آتش سوزاندند، دانشجویان و دانش‌آموزان کلاس‌های درس را تعطیل کردند و در عرض چند روز جوانان به‌ویژه از محروم‌ترین خانواده‌های کارگری خیابان‌ها را به تسخیر خود درآوردند؛ جنبشی که با شعار محوری‌اش «زن، زندگی، آزادی» نام گرفت، مرزها را درنوردید و نه تنها ایرانیان خارج از کشور را به حرکت واداشت بلکه در میان بسیاری از آزادی‌خواهان، مجامع حقوق بشری و بین‌المللی حامیان بسیار یافت؛ جنبشی که به‌شدت سرکوب شد و سرکوب‌گران به ضرب باتوم و گلوله تا توانستند از کودک و نوجوان و جوان به‌ویژه از زنان و دختران قربانی گرفتند و این روند کشتار و سرکوب همچنان تا امروز ادامه دارد. زنان بر مزار عزیزان کشته شده خود حجاب از سر برداشتند و گیسوان خود را بریدند. حجاب اجباری که پیش از آن نیز به ابزار سرکوب زنان تبدیل شده بود با قتل ژینا به سبب نوع حجابش بیش از پیش نقش خود را در اعمال سلطه نه تنها بر بدن زن بلکه بر همه زندگی و هستی او نشان داد و

مبارزه با آن به نمادی برای آزادی و زندگی و برابری تبدیل شد. و چنین شد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» مهر و نشان زن را بر پرچم خود نقش زد.

اما آیا جنبش «زن، زندگی، آزادی» صرفاً برای آزادی زنان و رفع تبعیض جنسیتی بر پا شد؟ بی‌تردید، یک هدف اصلی این جنبش آزادی زنان و برابری حقوقی زنان و مردان بود. زنان جوانی که ستم و نابرابری جنسیتی را چون شلاقی بر جسم و جان و روح و روان خود احساس کرده بودند، با خواسته‌های رفع ستم و تبعیض جنسیتی و آزادی، به‌ویژه آزادی پوشش، به خیابان آمدند و پرچم‌دار و پیش‌قراول شجاع جنبش «زن، زندگی، آزادی» شدند. اما این جنبش صرفاً برای آزادی زنان و برابری حقوقی زنان با مردان نبود. این جنبش توانست نه تنها مخالفان حجاب اجباری و ستم و تبعیض نسبت به زنان را به خیابان آورد، بلکه جوانان، به‌ویژه دانشجویان و دانش‌آموزان و برخی از کارگران به‌ویژه کارگران بیکار و کارگرانی را که شغل‌های دائمی نداشتند با خود همراه کند و به خیابان آورد. همچنین این جنبش توانست بسیاری از مردم محروم و زحمتکش در شهرهای دور از مرکز را که از فقر و بیکاری، از تورم و گرانی و بی‌خانمانی جان به لب شده بودند را نیز به خیابان آورد. مردم مناطق محروم نظیر کردستان، سیستان و بلوچستان، و خوزستان در این جنبش سراسری مطالباتی را مطرح کردند که بیانگر محرومیت دیرپا و نبود کمترین امکانات و تبعیض عریان بین مرکز و حاشیه بود. به‌ویژه حضور اقلیت‌های ملی و قومی و مذهبی در این جنبش پررنگ بود، مردمانی که علاوه بر عقب‌ماندگی اقتصادی و محرومیت دیرین از ابتدایی‌ترین امکانات لازم زندگی، در سال‌های اخیر متحمل معضلات بی‌شماری چون هوای آلوده، بی‌آبی ناشی از نابودی منابع طبیعی، خشکیدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و در نتیجه از بین رفتن کشاورزی و دامداری و بیکاری جوانان شده‌اند. خشم و نارضایتی از ادامه چنین شرایطی بود که خواست‌های مردم ستم‌دیده و محروم مناطق حاشیه‌ای را به شعارهای جنبش «زن، زندگی، آزادی» اضافه کرد و صحنه‌های کم‌نظیری از همدلی و همراهی بین مردم مناطق مرکزی و حاشیه‌ای آفرید. به این اعتبار است که می‌گوییم منظور از شعار «آزادی» در جنبش «زن، زندگی، آزادی» صرفاً آزادی زنان از تبعیض جنسیتی نبود بلکه این شعار بیانگر آزادی سیاسی کل مردم ایران از سلطه استبداد دینی بود. همچنین، به همین اعتبار است که می‌گوییم جنبش «زن، زندگی، آزادی» در زیر پوست جامعه همچنان زنده است و در واقع همچون شبحی بر فراز سر جمهوری اسلامی در گشت و گذار است. این جنبش همچنان زنده است، زیرا خواست‌های جامعه از سلطه استبداد دینی همچنان زنده است.

با این همه، واقعیت این است که، چنان‌که گفته شد، جنبش «زن، زندگی، آزادی» سرکوب شده و تا کنون نتوانسته است به عمر استبداد دینی حاکم پایان دهد. علت این ناتوانی نیز روشن است: بخش‌های مختلف جنبش کارگری اعم از کارگران صنعتی و کشاورزی و خدمات، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و ... به این جنبش نپیوستند. اعتصاب‌های کارگران صنعتی به یاری این جنبش نیامد. بازنشسته‌ها و معلمان، که در تجمعات و اعتصاب‌های خود در اینجا و آنجا طی تمام سال‌های گذشته خواسته‌های رفاهی خود را پیگیری می‌کردند و همچنان می‌کنند، در جنبش «زن، زندگی، آزادی» حضور متشکل و فعالی نداشتند. چه بسا آنان در این جنبش جایی برای مطالبات رفاهی خود نیافتند. بخش‌های مختلف جنبش کارگری در اعتراضات و تجمعات خود بیشتر پیگیر حقوق معوقه و مطالبات معیشتی خود بودند و به مبارزه برای «آزادی» و «برابری» بی‌اعتنا بودند. از سوی دیگر، در جنبش «زن، زندگی، آزادی» نیز خواست «رفاه» جایگاه بسیار کم‌رنگی داشت. گرچه «زندگی» در شعار «زن، زندگی، آزادی» به زندگی شایسته و درخور انسان اشاره داشت که البته رفاه جزء جدایی‌ناپذیر و شرط لازم آن است و گرچه در شعارهای این جنبش بارها شعارهایی در اعتراض به فساد و گرانی شنیده شد، اما این کافی نبود تا کارگران، این جنبش و مطالبات و اهداف آن را از آن خود بدانند و با اعتصاب‌های خود به آن قدرت ببخشند و از آن فراتر روند. با این همه، اگر قرار باشد بر یک عامل به‌عنوان نقطه ضعف اصلی جنبش «زن، زندگی، آزادی» انگشت بگذاریم آن عامل غیاب سازمان‌یافتگی شورایی بخش‌های مختلف جنبش کارگری در این جنبش بود، عاملی که رفع آن مستلزم درهم شکستن بن‌بست کنونی جنبش

کارگری بود و همچنان هست، بن‌بستی که جنبش کارگری را در چهارچوب مبارزه صرفاً اقتصادی برای دستیابی به رفاه نگه‌داشته است و نمی‌گذارد مبارزه این جنبش به سطح مبارزه سیاسی با استبداد دینی حاکم ارتقاء یابد.

و سرانجام می‌ماند یادآوری این نکته مهم که حتی اگر جنبش ضداستبدادی بتواند با غلبه بر ضعف‌های خود باز هم شبح خود را بر فراز سر استبداد دینی حاکم به گردش درآورد، این استبداد را به زیر کشد، و آزادی، رفاه، و برابری را در جامعه متحقق سازد، باز هم هیچ تضمینی برای بقا و تداوم و نهادینه‌شدن این دستاوردها در جامعه وجود ندارد، مگر آن‌که مبارزه ضداستبدادی با مبارزه ضدسرمایه‌داری توأم و هم‌زمان شود، چرا که در ایران ریشه استبداد، اعم از دینی و سلطنتی، جز با از میان برداشتن رابطه اجتماعی سرمایه خشکانده نخواهد شد.

کانال تلگرام منشور آزادی، رفاه، برابری

۱۶ اسفند ۱۴۰۲ برابر با ۶ مارس ۲۰۲۴

[منشور آزادی، رفاه، برابری](#)